

هو الفتح العليم
شرح أنوار بربادة أسرار
سلطان عاشقان وبادة عارفان

تقديم به روان پاک دو عارف نامی

خلد آشیان حکیم محیی الدین مهدی الهی قمشه ای وشاد روان سید محمد حسین انوار شیرازی

اثر: دکتر سید امیر محمود انوار

از: دانشگاه تهران

شَرِبْنَا عَلَى نَحْرِ الْحَبِيبِ مُدَامَةً سَكَّرْنَا بِهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْلَقَ الْكَزْمُ ۱

نوشیده ایم باده جان با نوای عشق ۲

بی دست و کام با لب قالوا بلای عشق

چکیده:

ابن فارض مصری عارف و شاعر بزرگ قرن ششم و هفتم مصر را قصیده ای معروف است در عشق خالق ازلی و باده وجودی لم یزلی، که در نوع خود بی همتا و بی نظیر است. و در طول تاریخ بزرگان ادب و عرفان شروحي بر آن نگاشته اند. از آن جمله نورالدین عبدالرحمن جامی کتاب لوامع را و امیر سید علی همدانی ملقب به علی ثانی کتاب مشارب الأذواق را. نگارنده این شرح منظوم روشی ابتکاری را در شرح این قصیده پیش گرفته است. ضمن ترجمه و تفسیر ابیات، بکشف رموز و اسرار آن پرداخته و موضوع قصیده خمیره را با وقایع اسلامی و یاد پیغمبر مصطفی (ص) و ولی مرتضی (ع) و واقعه کربلا و قهرمانان آن که نمایانگر عشق پاک الهی هستند تطبیق کرده است. و پیش از شرح منظوم، مقدمه ای در باره ابن فارض و معانی باده عرفانی و شروح خمیره گفته آمد. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید

ابن فارض ملقب به سلطان عارفان را که به سال ۵۷۶ در قاهره به جهان دیده گشود و بسال ۶۳۲ یا ۶۳۵^۳ فرو بست و در قرافه مصر در دامنه کوه مقطّم که اکنون به قرافه ابن الفارض معروف است مدفون گردید.^۴ دیوانی است عالیقدر و ارزشمند و مشحون از اشعار عرفانی که بدرالدین حسن بورینی «۹۶۳-۱۲۰۴ هـ» به شرح ادبی و شیخ عبدالغنی نابلسی «۱۰۵۰-۱۱۴۳ هـ» با نگارش التسرالغماض فی شرح دیوان ابن الفارض، به شرح عرفانی آن پرداخته اند و سپس رشید بن غالب دحداح لبنانی با جمع و تلفیق این دو شرح، شرحی دیگر ساخته^۵ و ابن الجوزی کتاب جلاء الغماض فی شرح دیوان ابن الفارض را پرداخته است.

در میان قصائد دیوان سه قصیده از همه معروفترند: تائیه کبری، تائیه صغری و خمیره. قصیده خمیره از جمله معروفترین قصائد عرفانی بزبان عربی است که در طول زمان بعضی از بزرگان ادب و عرفان چون داود بن محمود قیصری متوفی بسال ۷۵۱ سید علی بن شهاب همدانی متوفی بسال ۷۸۶ نگارنده کتاب مشارب الأذواق و مولی عبدالرحمن جامی متوفی ۸۹۸ صاحب لوامع و مولی احمد بن سلیمان بن کمال پاشا متوفی بسال ۹۴۰ و مولی علمشاه عبدالرحمن بن صاجلی متوفی ۹۸۷ و قاضی صنع الله بن ابراهیم متوفی ۱۰۵۰ و محمد بن غمری صاحب کتاب الزجاجة البلوریّه فی شرح القصیده الخمریه و امین الخوری صاحب جلاء الغماض فی شرح دیوان ابن الفارض، شروحو جالب و نیکو بر آن نگاشته اند.^۶

این قصیده در شرح بورینی و نابلسی و دحداح و امین الخوری و دیوان ابن الفارض با مقدمه کرم البستانی و دیوان ابن الفارض که در سال ۱۳۷۵ هـ = ۱۹۵۶ م در مکتبه القاهره بطبع رسیده و نیز، طبع محمود توفیق در مصر که هر دو از چاپهای کهن دیوان این دیوان محسوب می شوند، چهل و یک بیت و در کتاب المجانی الحدیثه که منتخب فؤاد افرام بستانی است سی و دو بیت ذکر گردیده و نگارنده، این متن را مورد شرح قرار داده است.

قصیده خمریه بر پایه اصطلاحات صوفیه بنا شده است و عارفان نامها و صفات باده را در اشعار و سخنان خود آورند و از آن معرفت و شوق و محبتی را خواهند که در جام لطف و محبت الهی بر عقلهای ایشان به دور و گردش آمده است.^۷

أَدَارَ الكَأْسِ سَاقِيهَا قُمْ أَشْرَبُ مِنْ سَوَاقِيهَا شرابِ الحُبِّ باقیها که آسان گشت مشکلیها
از آن خُمِ اُلتِست او و زان چشمان مست او شرابی داد دست او به مشتاقان محفلها^۸
زیرا ایشان پیوسته دل به فیض لایزالی حق داده و سر تسلیم و رضا فرود آورده اند و از او هَمَّت می طلبند که:

أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي أَدْرِكُ أَسْأً وَنَاوِلِهَا که عشق آسان نمود اولی افتاد مشکلیها
و دست نیاز به درگاه بی نیاز بر آورده اند که:

الا ای ساقی جانها شرابی ریز در دلها که بس بی کوشش افتادیم در میخانه دنیا
شرابی از اُلتِست آور و زان چشمان مست آور ألا یا ایها الساقی أدر کأساً ونا ولها
بدست چشم جادویت شرابی ریز از رویت که اندر هر سر مویت برون شد دل ز دست ما
ز یاقوت لب ساقی خمار افتاده و مستم که عشق آسان نمود اولی افتاد مشکلها
ز رویت باده باقی زدم من در ازل ساقی نگاهی از سر رحمت به مستان حُمت فرما
همان پیر مغانی تو که آگه از نهانی تو شراب جان جانی تو بدین دنیا بدان عقبی
بنوشم باده عشقت ببویم نافع مشکت ببوسم آستانت را کنم مستی بی پروا^۹
عارفان جهان پیدا و پنهان را میکده حق دانند و ایشان را عقیدت آنست که همه عالم از غیب و شهود مانند یک خمخانه است از شراب هستی و محبت حق جل و علا و هر ذره ای از ذرات عالم بحسب قابلیت و استعدادی خاص که دارد پیمانه شراب محبت اوست.^{۱۰}

همه عالم چو یک خمخانه اوست دل هر ذره ای پیمانه اوست
خرد مست و ملائک مست و جان مست هوا مست و زمین مست آسمان مست
شده زو عقل کل حیران و مدهوش فتاده نفس کل را حلقه در گوش

ملائک خورده صاف از کوزه پاک بجرعه ریخته دُردی بر این خاک
 عناصر گشته زان یک جرعه سر خوش فتاده گه در آب و گه در آتش
 دلشان سراپرده محبت دوست و دیده شان آئینه دار طلعت اوست که:

دل سراپرده محبت اوست دیده آئینه دار طلعت اوست
 من که سر در نیاورم به دو کون گردنم زیر بار منت اوست^{۱۱}

باده و مدام و می و خمر در عرفان بجز معنای وجد و حالی که از جلوه محبوب حقیقی
 ناگاه بر دل سالک عاشق روی می نماید و سالک را مست و بیخود می سازد که:

ریخت ساقی جرعه‌ها در کام دل هم نشد سیراب دُرد آشام دل

و جز بر معنای شراب توحید که موجب محو شدن در ذات و مبرا گشتن از تمام شواغل دنیاست
 چون ز مستی می توان رستن ز هستی لاجرم عاشقان را می پرستی به زطاعت آمده
 جز بر عهد اُلت و پیمانی که حضرت ساقی دوست که روی محبت همه بدوست با
 انسان بسته است و جز معنای عَلمِ الأسمائی و حقایق الهی که در نهاد و جان انسان
 قرار داده است و جز حقایق قرآنی و دقایق فرقانی و تعلیم و ارشاد مراد و مرشد و
 استاد، در حقیقت همان باده وجودی و افاضه روح بر ابدان است به فیض رحمانی
 و رحیمی و نوای عشق ازلی که همان کنت کنزاً مخفیاً و أُحِبِّتُ أَنْ أُعْرِفَ فَخَلَقْتُ
 الخَلْقَ لِكِنِّی أُعْرِفَ در جام ابدان و ارواح ریخته شده است .

نگارنده این سطور و سراینده این اشعار کوشیده است تا در این کار، و کشف رموز و
 اسرار، روشی ابتکاری را پیش گیرد و قصیده میمیه خمربه فارضیه را در قالب
 قصیده‌ای فارسی با ردیف عشق که از مهمترین موضوعات رائج میان عارفان و
 صوفیان است در ۹۰ بیت به شرح آورد بلکه موضوع آنرا بر وقایع اسلامی و یاد
 پیغمبر والا محمد مصطفی (ص) و علی عالی اعلی ولی مرتضی (ع) و واقعه کربلا و
 قهرمانان آن بخصوص حضرت سیدالشهداء (ع) که نمایانگر عشق پاک الهی هستند
 تطبیق دهد که «از هر چه بگذری سخن دوست خوشتر است» و در این ابتکار کوشیده

و کشف رموز اسرار نموده است .

مثلاً آنجا که ابن الفارض می سراید:

وَلَوْ نَضَّحُوا مِنْهَا ثَرَى قَبْرِ مَيِّتٍ لَعَادَتْ إِلَيْهِ الرُّوحُ وَأَنْتَعَشَ الْجِسْمُ

چنین کشف رمز نموده و سروده است:

زان باده‌ای که گر بفشانی به مرده‌ای جانش به تن بیاید و جسمش بیای عشق

حُرّ کیست زنده از می قالدو بلای دوست آن مرده‌ای که زنده شد از بانگ نای عشق

زیرا حُرّ با نوشیدن باده حقیقت از جام فرموده امام همام حضرت حسین بن علی

علیه السلام که «ثکلتک أمک» از نفس این سرائی بی هوش و در جان آن جهانی

بهوش آمد و آن فنا پوسیده زیر پوست با آوای دوست از عدم بازگشت و روح الهی

در بدنش دوباره دمیده شد.

هین که اسرافیل وقتند اولیا مرده را زیشان حیات است و حیا

جانهای مرده‌اند رگور تن بردمد ز آواز شان اندر بدن

گوید این آواز ز آواها جداست زنده کردن کار آوای خداست

ما بمردیم و بگلی کاستیم بانگ حق آمد همه بر خواستیم

بانگ حق اندر حجاب و بی حجیب آن دهد کو داد مریم را ز حجیب

ای فنا پوسیدگان زیر پوست باز گردید از عدم ز آوای دوست

مطلق این آواز خود از شه بود گرچه از حلقوم عبدالله بود^{۱۲}

تا آنجا که می فرماید:

وَلَوْ قَرَّ بَوَا مِنْ حَانِهَا مُعْتَعِدًا مَشَى وَ تَنْطِقُ مِنْ ذِكْرِي مَذَاقَتِهَا الْبُكْمُ

«اگر از پافتاده‌ای را به دکان و خمخانه این باده نزدیک کنند براه می افتد و لاله‌ها از یاد

چشیدن آن گویا و سخنور می شوند.»

که مثال نیکوی از پای افتاده او پس قرن است که از قرن بیرون نمی آمد و شتر

می چرانید و پرستاری مادر می کرد و بقول شیخ عطار در تذکرة الالیا «آن قبله

تابعین، آن قدوهٔ اربعین آن آفتاب پنهان، آن هم نفس رحمان آن سهیل یمنی، اویس قرنی رحمة الله علیه. قال النبی (ص) اویس القرنی خیر التابعین باحسان. در آنجا باز عطارمی گوید وصف و ستایش کسی که ستایندهٔ او رحمة للعالمین است به زبان کجا راست آید؟ گاهگاه خواجه عالم، علیه الصلوة والسلام، روی سوی یمن کردی و گفتی *إِنِّي لِأَجِدُّنَفْسَ الرَّحْمَنِ مِنْ قِبَلِ الْيَمَنِ* یعنی نفس رحمن از جانب یمن همی یابم» شیخ اَقوال و تعاریف فراوانی از قول حضرت رسول اکرم (ص) در بارهٔ اویس ذکر کرده است که این مقاله از یاد آنهمه تنگ آید و ما تنها به اشاراتی بسنده می‌کنیم که «باز خواجه انبیاء علیه الصلوة والسلام گفت: در اَمّت من مردی است که به عدد موی گوسفندان ربیعه و مُضَر او را در قیامت شفاعت خواهد بود. صحابه گفتند که «این که باشد؟» فرمود که *عَبْدٌ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ* بنده‌ای از بندگان خدا - گفتند ما همه بندگان خدای تعالی ایم. نامش چیست؟ فرمود که «اویس» گفتند: که او کجا باشد؟ گفت «قَرْن» گفتند که او ترا دیده است؟ گفت: بدیدهٔ ظاهر نه. گفتند: عجب چنین عاشق تو و به خدمت تو نشناخته؟ فرمود که از دو سبب یکی غلبهٔ حال، دوم تعظیم شریعت من، که مادری دارد نابینا و مؤمنه و پا و دست سست شده. به روز اویس شتربانی کند و مزد آن به نفقات خود و مادر خرج می‌کند. گفتند ما او را ببینیم؟ صدیق را گفت: تو او را نبینی اما فاروق و مرتضی او را ببینند»^{۱۳}

و شاید در همین معنی است که شاعر سروده است:

گر در یمنی چو با منی پیش منی ور پیش منی چو بی منی در یمنی

و ابوالمجد آدم سنائی شاعر بزرگ عارف در قصیده:

برگ بی برگی نداری لاف درویشی مزین رخ چو عیاران نداری جان چو نامردان مکن
یا برو همچون زنان رنگی و بوئی پیش گیر یا چومردان اندر آوی و گوی در میدان فکن
در بارهٔ اویس قرن چه نیکو سروده است:

قرنها باید که تا از پشت آدم نطفه‌ای بو الوفای گُرد گردد یا شود ویس قرن^{۱۴}

به هر صورت از روایات و اخبار چنین بر آید که او پس در قرن یمن ساکن بود و به خدمت مادر مشغول و پای رفتن و عزم دور شدن از قرن نداشت اما چون مولی الموحدین و کُهِف الزاهدین و ملجاء العابدین و تاج العارفين امیرالمومنین مَظْهَر العجائب و مَظْهَر الغرائب و مفرق الکتاب و الشهاب الثاقب و الهزبر السالب نقطة دائرة المطالب اسدالله الغالب غالب کل غالب و مطلوب کل طالب امام المشارق والمغارب علی بن ابی طالب به صفین رو نهاد و نبرد با معاویه را ساز کرد او پس در آخر عمر تیغ برگرفت و بیاری علی عالی اعلی شتافت و بقول شیخ فریدالدین عطار نیشابوری «بر موافقت او در صفین حرب می کرد تا شهید شد عاش حمیداً و مات سعیداً»^{۱۵} پس در همین معنی است که رمز شعر این الفارض را کشف کردم و سرودم:

ویس قرن که بود که از پا افتاده بود کامد بدشت شام بیای قوای عشق

و اما لالی که با یاد چشیدن این باده گویا شد همان همّام غالب تمیمی دارمی معروف و ملقب به فرزدق شاعر بزرگ اسلامی و اموی است که به حضرت علی (ع) و فرزندان عالی مقامش ارادت داشت و قبیلۀ او نیز در دل مهر علی و علویان داشتند و در نبرد جمل و صفین بیاری آن حضرت برخاستند ولی چون امویان زمام امور را بدست گرفتند شاعر راه تقیّه پیش گرفت و از ذکر فضائل و مناقب علوی خاموش و لال شد تا اینکه روزی با شهامتی کم نظیر در مدح امام زین العابدین (ع) و خاندان عالی مقام ایشان چنان داد سخن داد که نام خود را در صفحه تاریخ دوستان علی (ع) جاویدان نمود.

قاضی ابن خلکان در وفیات الاعیان^{۱۶} و ابوالفرج اصفهانی در آغانی^{۱۷} گویند: چون هشام بن عبدالملک ولیّ عهد زمان خود قصد حج کرد، طواف کنندگان ازدحام کردند و بدو راه طواف ندادند ناچار بگوشه‌ای پناه برد. بر دریای مَوّاج طواف کنندگان مینگریست که ناگاه حضرت امام زین العابدین علیه السلام برای زیارت و طواف به کعبه روی آوردند و مردم با احترام کنار رفتند و ایشان طواف و استلام

فرمودند. در این هنگام یکی از بزرگان شام، از هشام سؤال می‌کند که این شخص با چنین شوکت و عظمت و مقام و احترام کیست؟ که مردم اینگونه در برابرش متواضع و فرمانبردارند. هشام اگر چه حضرت را می‌شناخت برای اینکه بزرگان شام متوجه مقام بلند او نشوند، خود را بغفلت میزند و تجاهل می‌نماید و می‌گوید نمی‌دانم. ناگهان فرززدق که سالها از ذکر مناقب علی (ع) و فرزندانش خاموش و لال گشته بود بسخن درمی‌آید و تیغ زبان از نیام دهان بر می‌کشد و بر پیکر ظلم و بیداد فرود آورده، می‌گوید من او را می‌شناسم.

وَالْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَالْحِلُّ الْحَرَمُ	هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطَأْتَهُ
هَذَا التَّقِيُّ التَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ	هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ
بِحَدِيثِهِ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ قَدْ خَتَمُوا	هَذَا ابْنُ فَاطِمَةَ إِنْ كُنْتَ جَاهِلَةً

عارف نامی قرن نهم عبدالرحمن جامی این واقعه و قصیده را شرح منظوم کرده است و چنین می‌سراید:^{۱۸}

پور عبدالملک بنام هشام	در حرم بود با اهالی شام
میزد اندر طواف کعبه قدم	لیکن از ازدحام اهل حرم
استلام حَجَرِ نَدَادَشِ دَسْتِ	بهر نظاره گوشه ای بنشست
ناگهان نخبه نبی و ولی	زین عباد بن حسین علی
در کسای بهاء و حُلَّة نور	بر حریم حرم فکند عبور
هر طرف میگذشت بهر طواف	در صف خلق می‌فتاد شکاف
زد قدم بهر استلام حجر	گشت خالی ز خلق راه گذر
شامییی کرد از هشام سؤال	کیست این با چنین جمال و جلال؟
از جهالت در آن تَعَلَّل کرد	وز شناسائیش تجاهل کرد
گفت شناسمش ندانم کیست	مدنی یا یمانی یا مکیست
بوفراس آن سخنور نادر	بود در جمع شامیان حاضر
گفت من می‌شناسمش نیکو	زوجه پرسى بسوى من کن رو

این کس است او که مکّه و بَطْحَا حرم و حلّ و بیت و رکن و حطیم
 مروه مَسْعَى صفا حَجْر، عرفات هر یک آمد بقدر او عارف
 قِرّة العین سیّد الشهداست قِرّة العین سیّد الشهداست
 میوه باغ احمد مختار میوه باغ احمد مختار
 در عرب در عجم بود مشهور در عرب در عجم بود مشهور
 از چنین عزّ و دولت ظاهر از چنین عزّ و دولت ظاهر
 همه عالم گرفت پرتو خور همه عالم گرفت پرتو خور
 در اینجا به علت تنگی مجال از ذکر تمام اشعار می‌گذرم و چه نیکوست که به
 ترجمه منظوم دیگری از این قصیده اشارت کنم که شاعر و دانشمند و عارف
 بزرگوار شادروان سید محمد حسین انوار برشته نظم درآورده و در کتاب جذبه
 ولایت مطبوع است و ایشان در آغاز چنین نای سخن را ساز کرده است که:

بر گفته‌های مرد بد اندیش زد رقم کلک فرزددق از سر صدق و صفا به دم
 او را حسود اگر بشناسد شگفت نیست گفتا زمن بپرس از این مرد محتشم
 بَطْحَا مر این وجود شناسد به هر قدم هم کعبه می‌شناسد و هم حلّ و هم حرم
 باری در شرح خمربه در باره این فرزددق لال که گویا شد سروده‌ام

آری فرزددق است همان لال گشته ای کز دل کشید بانگ وفا و الای عشق

باری رموز دیگری در این قصیده است که خوانندگان دانشمند با مقایسه متن عربی
 با ترجمه و شرح منظوم فارسی در خواهند یافت.

و اینجانب نگارنده مقاله و سراینده منظومه جهت امثال توصیه دانشمند ارجمند
 استاد دکتر علی محمد کاردان عضو محترم هیأت تحریریه به ذکر متن قصیده
 خمربه فارضیه نیز پرداختم تا نفع مطالب اعمّ و شرح حقایق آنفع باشد.

الْخَمْرِيَّةُ

شربنا، على ذكر الحبيب، مُدَامَةً، سكرنا بها، من قبل أن يُخْلَقَ الكَرِمُ
 لها البدرُ كأس، وهَي شَمْس، يُدِيرُهَا هِلَالٌ، وكم يَبْدُو، إِذَا مَزِجَتْ، نَجْمٌ
 و لولا شَذَاها ما اهْتَدَيْتُ لِحَانِهَا؛ ولولا سَنَاها ما تَصَوَّرَها الوَهْمُ
 ولم يُبْقِ منها الدَّهْرُ غيرَ حُشاشَةٍ، كَأَنَّ خَفَاها في صُدُورِ النُّهى كَتَمٌ
 ٥ فَإِنْ ذُكِرَتْ، في الْحَيِّ، أَصْبَحَ أَهْلُهُ نُشَاوِي، ولا عَارٌّ عَلَيْهِمْ ولا إِثْمٌ
 وَ مِنْ بَيْنِ أَحْشَاءِ الدَّنَانِ تَصَاعَدَتْ، ولم يَبْقَ منها، في الْحَقِيقَةِ، إِلَّا اسْمٌ
 وَإِنْ خَطَرَتْ، يَوْمًا، على خَاطِرِ امْرِئٍ، أَقَامَتْ بِهِ الْأَفْرَاحُ، وارتَحَلَ الهَمُّ
 ولو نَظَرَ النُّدْمَانُ خَتَمَ إِنَائِهَا، لِأَسْكَرَهُمْ مِنْ دُونِهَا ذَلِكَ الْخَتَمُ
 ولو نَضَّحُوا مِنْهَا ثَرَى قَبْرِ مَيِّتٍ، لَعَادَتْ إِلَيْهِ الرُّوحُ، وَاِنْتَعَشَ الْجِسْمُ
 ١٥ ولو طَرَحُوا، في فِئِ حَائِطِ كَرْمِهَا، عَلِيلاً، و قد أَشْفَى، لِفَارِقَةِ السُّقْمِ
 ولو قَرَّبُوا، مِنْ حَائِثِهَا، مُقْعَدًا، مَشَى، وَ تَنَطَّقُ مِنْ ذِكْرِى مَذَاقِهَا الْبُكْمُ
 ولو عَبَقْتُ، في الشَّرْقِ، أَنْفَاسٌ طَيِّبِهَا، وَ في الْغَرْبِ مَزْكَوْمٌ، لِعَادَ لَهُ الشَّمُّ
 ولو خُضِبَتْ، مِنْ كَاسِهَا، كَفُّ لَامِسِ، لَمَّا ضَلَّ في لَيْلٍ، وَ في يَدِهِ النَّجْمُ
 ولو جُلِيْتُ، سِرًّا، على أَكْمِهِ غدا بَصِيرًا، وَمِنْ رَاوُوقِهَا تَسْمَعُ الصُّمُّ
 ١٥ ولو أَنْ رَكَبًا يَمْمُوا تُرْبَ أَرْضِهَا، وَ في الرِّكْبِ مَلْسُوعٌ، لَمَّا ضَرَّهَ السُّمُّ
 ولو رَسَمَ الرَّاقِي حُرُوفَ اسْمِهَا، على جَبِينِ مُصَابٍ، جُنَّ، أَبْرَاهُ الْجِسْمِ
 وَ فَوْقَ لَوَاءِ الْجَيْشِ لو رُقِمَ اسْمُهَا، لِأَسْكَرَ مَنْ تَحْتَ اللِّوَا ذَلِكَ الرَّقْمُ
 تُهْدَبُ أَخْلَاقُ النُّدَامِي، فيهِتَدِي، بِهَا، لِطَرِيقِ الْعِزْمِ، مَنْ لَ لَهُ عَزْمٌ

وَيَكْرُمُ مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْجُودَ كَفَّهُ، ٢٥
 وَلَوْ نَالَ فَذَمُّ الْقَوْمِ لَثَمَ فِدَامِهَا،
 يَقُولُونَ لِي: صِفْهَا، فَأَنْتَ بَوَصْفِهَا
 صَفَاءً، وَلَا مَاءً، وَلُطْفًا، وَلَا هَوَاءً،
 تَقَدَّمَ كُلُّ الْكَائِنَاتِ حَدِيثُهَا،
 وَقَامَتْ، بِهَا الْأَشْيَاءُ، ثُمَّ لِحِكْمَةٍ،
 وَهَامَتْ، بِهَا رُوحِي، بِحَيْثُ تَمَارَاجًا، ٢٥
 وَلَا قَبْلَهَا قَبْلُ، وَلَا بَعْدَ بَعْدِهَا،
 وَقَالُوا: شَرِبْتَ الْإِثْمَ؛ كَلًّا! وَإِنَّمَا
 هَنِيئًا لِأَهْلِ الدَّيْرِ! كَمْ سَكِرُوا بِهَا،
 وَعِنْدِي مِنْهَا نَشْوَةٌ، قَبْلَ نَشْأَتِي،
 فَمَا سَكَنْتُ وَ أَلْهَمْتُ، يَوْمًا، بِمَوْضِعٍ؛ ٣٥
 فَلَا عَيْشَ، فِي الدُّنْيَا، لِمَنْ عَاشَ صَاحِبِيًّا،
 عَلَى نَفْسِهِ فَلْيَبِكِ مَنْ ضَاعَ عُمُرُهُ،
 وَيَحْلُمُ، عِنْدَ الْغَيْظِ، مِنْ لَأْ لَهُ جِلْمُ
 لِأَكْسَبُهُ مَعْنَى شَمَائِلِهَا اللَّثْمُ
 خَيْرٌ، أَجْلًا! عِنْدِي بِأَوْصَافِهَا عِلْمُ
 وَ نُورٌ، وَلَا نَارٌ، وَ رُوحٌ، وَلَا جِسْمُ
 قَدِيمًا، وَلَا شَكْلٌ هُنَاكَ، وَلَا رَسْمُ
 بِهَا احْتَجَبَتْ عَنْ كُلِّ مَنْ لَأْ لَهُ فَهْمُ
 اتِّحَادًا، وَلَا جِرْمٌ تَخَلَّلَهُ جِرْمُ.
 وَقَبْلِيَّةُ الْأَبْعَادِ فَهِيَ لَهَا حَتْمُ
 شَرِبْتُ الَّتِي فِي تَرْكِهَا، عِنْدِي، الْإِثْمُ
 وَمَا شَرِبُوا مِنْهَا، وَلَكِنَّهُمْ هَمُّوا
 مَعِي، أَبَدًا، تَبَقَى، وَإِنْ بَلَى الْعَظْمُ
 كَذَلِكَ لَمْ يَسْكُنْ، مَعَ النَّعْمِ، الْغَمُّ
 وَمَنْ لَمْ يَمُتْ سُكْرًا بِهَا فَاتَهُ الْحَزْمُ
 وَ لَيْسَ لَهُ فِيهَا نَصِيبٌ، وَلَا سَهْمُ

هوالمفیض

شرح انوار بر بادۀ اسرار

در وصف بادۀ ازلی و شراب لم یزلی و شرح و جواب خمربه

فارضیه و مدح و ثنای سلطان عشق ابدی، حسین بن علی (ع)

و وصف انوار تابناک یاران حضرت نبوی و مرتضوی

سراینده: دکتر سید امیر محمود انوار

نوشیده ایم بادۀ جان بانوای عشق بی دست و کام بالبال قالو ابلائی عشق
 مست از مدام عشق ز جام رخ حبیب گشتیم پیش خلقت ز ز، باصلای عشق
 زان می که جام ماه تمامست و خود چو شمس ساقی هلال و آنجم آن درسمای عشق
 زان بادۀ ای که ساقی آن دست حیدراست از حوض کوثر ازل و لافتای عشق
 زان بادۀ ای که درخّم اَحَبِّتُ جوش کرد و آنگاه نقش عالم جان ز دبه رای عشق
 رای درست عقل نخستین از آن برُست باب وجود و مام خلود و ولای عشق
 آسان نمود عشق وزدم بانک الصّلا وانگه فتاد مشکل کرب و بلای عشق
 آری، چه نیک گفت إلهی اوستاد اندر عزای خامس آل عبای عشق
 آمد به کربلاشه کشور گشای عشق شد جلوه ماه حسن ازل کربلای عشق*
 از قِبَتِه مبارک ایوان کربلا سازد مهندس ازل اول بنای عشق
 آری حسین گشته زخمخانه ازل هادی بادۀ ازلی و شذای عشق
 عطر حبیب می بردم تا سرای دوست بوی حسین می کشدم تا سرای عشق
 ازینوا چو گشت به نی، نای عشق یار زان نای عشق تا ابد آید نوای عشق
 گر پرتوی ز ماه محمّد به دل نتافت کی شد فروغ زهره زهرا هُدای عشق
 گر نور حیدری و حسین و حسن نبود تاریک بود عالم دل درویرای عشق
 ننهاده دهر دون بجز از نیمه جان عشق کان هم نهاده در دل اهل وفای عشق

* - از شادروان استاد حکیم محیی الدین مهدی الهی قمشه ای رحمة الله تعالی علیه.

زان باده‌ای که گسر برود در قبيله‌ای
 آنسان شوند مست که نی عارونی گناه
 گرنیست عشق ناب حسینی به سینه‌ای
 گرشور و شوق رفته از این خلق روزگار
 باشد دلیل آنکه زخمهای روزگار
 زان باده‌ای که گرگذرد بر دل کسی
 غمهاروند از دل و جانهای مردمان
 گر چشم پاکباز ندیمان مجلسش
 کین مُهر مست کرده همه عاشقان یار
 زان باده‌ای که گربفشانی به مرده‌ای
 حُرکیست؟ زنده از می قالو بلای دوست
 آری علیل را چو نهی پای رَزُئش
 بر خیزد آن علیل و رود ناتوانیش
 آری "زُهِیر کیست؟" که نامش هماره هست
 گر قُرب باده خانه نهی پافتاده را
 "ویس قرن" که بود که از پافتاده بود؟
 زان باده‌ای که یادچشیدن اگر کند
 بر آسمان و گنبد افلاک بر کشد
 آری "فرزدق" است همان لال گشته‌ای
 زان باده‌ای که گرشنود بوی عطر آن
 سرمازده که نیست زبویائیش اثر
 آری، چو عطر "زینب و سجاد" را وزاند
 از شَم فتادگان گلستان معرفت

یادش، شوند یکسره مست از صدای عشق
 گردد به گرد مردم صاحب صفای عشق
 گرفته است یکسره نام و نمای عشق
 گرنیست پرتوی زرخ دلریای عشق
 یکباره خاست از همگی باده‌های عشق
 زان دل به آسمان برود وای وای عشق
 یکسر شوند میکده عشق و جای عشق
 بر مُهر خُم آن فتد، آید ندای عشق
 پیش از چشیدنی ز مُدام سنای عشق
 جانش به تن بیاید و جسمش به پای عشق
 آن مرده‌ای که زنده شد از بانگ نای عشق
 در سایه حصار رخ عرش سای عشق
 توش و توان بگیرد از آن جانفرای عشق
 آن بی بقا که یافت بقا از بقای عشق
 بر خیزد و براه بیفتد برای عشق
 کامد به دشت شام به پای قوای عشق
 لالی هماره سر بده‌های های عشق
 بانای عشق از لب جان وای وای عشق
 کزدل کشید بانگ وفا و الای عشق
 در شرق و غرب و خطه چین و ختای عشق
 بویا شود به همّت دارالشفای عشق
 بر شام همچو شام نسیم هوای عشق
 بویا شدند از کُگل روی منای عشق

زان باده‌ای که گرکف گیرنده اش از آن
گمراه کی شود به شب تار جاهلی
آری بتافت کوکبِ قرآن ز مُلک جان
رخشنده گشت دست و دل و جان عاشقان
زان باده ای که کوراگر بنگرد بر آن
زان باده ای که گر شنود کر ز قلقش
"سلیمان" که بود؟ کوربه ظلّمت جاهلی
"هانی" که بود گر ز صلاى انا الحسین
آری اگر گروه سواران به خاک عشق
ز آنان یکی گزیده مارهوی بُود
زان باده‌ای که گر بکشد دست رقیه خوان
جن می رود ز جسم و پری آیدش بجان
زان باده ای که رایت لشگر بنام او
یکباره مست لشگر توحید می شود
هفتاد و دو سپاهی صحرای کربلا
آن لشگریست کوبه سرچرم بیرقش
زان باده‌ای که خوی ندیمان مجلسش
وانگه بدان فروغ هدایت به ره شوند
زان باده‌ای که مردبخیل اُر خورد از آن
زان باده‌ای که مرد عجول و بدون حلم
گویند و صف باده نما ز آنکه آگهی
آری مـراسـت آگهی از باده ازل
لطف و صفاست یکسره‌نی چون صفای آب
رنگین شود به میکده عقل و رای عشق
زیرابه دست اوست مهی درسمای عشق
بر آسمان احمد رونق فزای عشق
چون برگرفت یکسره قرآن و ای عشق
ببینا شود زیر تو آن توتیای عشق
شناشود ز قُلُّلِ راؤوق نای عشق
بینا ز نور کوثر بی انتهای عشق
باگوش دل شنید نوای عُلای عشق
در آمده شوند همه جبهه سای عشق
زهرش ورا زیان ندهد زابتلای عشق
حرفی از آن بصورت مجنون جدای عشق
گردد ز خطّ دوست همی آشنای عشق
گر نقش یابد و بشود رخ نمای عشق
تا روز حشر غرق به بحر فنای عشق
کز آفتاب شهره ترند از ضیای عشق
گردیده نقش نام حسین و خدای عشق
صافی کند به صافی سعی صفای عشق
باسعی در صفای دل با صفای عشق
گردد جواد از کرم و از عطای عشق
چون برکشد، حلیم شود در عزای عشق
بر و صف باده ازل و ثنای عشق
باگوش دل شنوکه منم رهنمای عشق
یانست چون هوامی خُم صفای عشق

"عباس" با صفاست و یا خود همه صفاست
 نورا است و نیست نار و بود جان و نیست جسم
 آری، علی اکبر و عباس و حیدرند
 آری علی اصغر و سجّاد و زینبند
 آری حبیب و مسلم و قاسم زُهی و عون
 پیشی گرفته ذکر چنین بادۀ در وجود
 برپاشد ست زان همه اشیایه حکمتی
 سرگشته گشته جان و دل من به خمر عشق
 آری نبود ما و من و خاک و باد و آب
 آری نبود وضع و کم و کیف و بُعد و جسم
 صهبای عشق بود و صفا بود و جام عشق
 گفتند نوش کرده ای ای مرد دین گناه
 نوشیده ام شراب محبّت زدست دوست
 آری چه خوشگوار بود بادۀ ازل
 آنسانکه مست گشته از آن بی چشیدنی
 آری که مست گشته ام از جام عشق یار
 شاد نیست عشق و نیست غم و غصّه آن مدام
 آری چو عشق بال گشاید به مجلسی
 کی مرده است آنکه دلش زنده شد به عشق
 باید به خویش گرید و ناله دلی که عمر
 آری، چه نغمه هاست دل از دست رفته را
 آری، چه نیک گفت پدر، جام عشق یار
 مردی ز ملک راز ز شیراز دلنواز

کینسان کشیده جان صفای علای عشق
 گر عاشقی که ره سپری در قفای عشق
 همچون حسین و احمد مامجتبای عشق
 همچون بتول، ناطق عشق و دعای عشق
 چون اشترو بلال همه مرتضای عشق
 بر کائنات و بر همه کس جز خدای عشق
 کسومخفی است از همه ماسوای عشق
 یکسر به اتحاد نه چون دُرد ولای عشق
 پیشی گرفته بود به عالم نوای عشق
 حتمیست آنکه پیش بُود بانگ نای عشق
 آری نماند زان همه جز جای پای عشق
 حاشاکه من گناه بنوشم بجای عشق
 زیرا گناه ترک و فاشد به رای عشق
 بر اهل دیر دوست بوقت غذای عشق
 چون قصد نوش کرده شده مست لای عشق
 پیش از وجود این سَری از آن سرای عشق
 غمهاروند ز آمدن غم زدای عشق
 جانها زنند بال همه در فضای عشق
 کی زنده است آنکه ندارد نوای عشق
 ضایع نمود و بهره نبرد از غنای عشق
 آنکس که نوش کرد ز خُمّ و نای عشق
 انوار خوش تبار ز آل عبای عشق
 دانا و اهل راز ز اهل هُدای عشق

چون می نواخت بادل و جان نغمه های عشق در شرح شعر حافظ قدسی سرای عشق
 سلطان عشق گشت هر آن بنده شد به عشق جاوید ماند هر که سراینده شد به عشق*
 خورشید سان دمید چو تابنده شد به عشق دل عرش خالق است چو آکنده شد به عشق
 هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما**

منابع و مأخذ

- ۱- مطلع قصیده خمیره ابن الفارض
- ۲- مطلع شرح انوار بر باده اسرار
- ۳- اکثر مراجع سال وفات ابن الفارض را ۶۳۲ ذکر کرده اند و در شرح حالی که آقای حکمت آل آقا بر لوامع جامی نگاشته ۶۳۵ آمده است.
- ۴- به دیوان ابن الفارض شرح کرم البستانی طبع دار صارد دار بیروت صفحه ۵ مراجعه شود.
- ۵- شرحی که رشید بن غالب از دو شرح دیگر فراهم ساخته و در دست نگارنده مقاله است بسال ۱۳۱۰ ه در مطبعه خیریه مصر بطبع رسیده است و فواد أفرام البستانی در جلد سوم المجانی الحدیثه صفحه ۳۱۶ می گوید که دو شرح بورینی و نابلسی برای اولین بار به سال ۱۸۵۳ م بعنایت کونت رشید دحداح بطبع رسید و دوباره در سال ۱۸۸۸ م همین طبع مصری تجدید شد.
- ۶- به مقدمه لوامع جامی، شرح قصیده خمیره ابن الفارض در وصف راح محبت به تصحیح آقای حکمت آل آقا طبع سلسله انتشارات بنیاد مهر مراجعه شود.
- ۷- سر آغاز شرح نابلسی بر خمیره ابن الفارض ص ۱۳۸ طبع مطبعه خیریه بسال ۱۳۱۰ ه چنین آمده است «اعلم أن هذه القصیده مبنیه علی الصطلاح الصوفیه فانهم

* - از شاعر و عارف نامی شادروان سیدمحمد حسین انوارشیرازی

** - از عارف بزرگ جهانی لسان الغیب حافظ شیرازی

- يذكرون في عباراتهم الخمرة بأسمائها و اوصافها و يريدون بها ما أدار الله تعالى على
البابهم من المعرفة أو من الشوق و المحبة»
- ۸- از غزلی که نگارنده مقاله در معارضه «غزل الایا ایها الساقی» حافظ سروده است.
به سفینه حافظ صفحه ۳ طبع دانشگاه تهران مراجعه شود.
- ۹- از جمله تضمینی است که نگارنده مقاله از غزل الایا ایها الساقی حافظ کرده
است. سفینه حافظ طبع دانشگاه تهران صفحه ۲۱.
- ۱۰- به مقدمه دیوان مولی محسن فیض «گلزار قدس» ص ۲۱۱ و شرح گلشن راز
لاهیجی ص ۳۴ طبع محمودی مراجعه شود.
- ۱۱- دیوان حافظ، طبع دکتر خانلری ص ۱۳۳.
- ۱۲- مولوی، جلال الدین، مثنوی دفتراول طبع رضائی - ص ۴۰- نیکلسن ص ۱۱۷.
- ۱۳- عطار، فرید الدین، تذکرة الاولیاء، طبع زوار ص ۱۹ و ۲۰.
- ۱۴- سنائی غزنوی، دیوان، ص ۳۷۵ و ۳۷۶، به سعی و اهتمام استاد مدرس
رضوی، شرکت طبع کتاب ۱۳۲۰ ش.
- ۱۵- عطار، فرید الدین، ص ۲۸ طبع زوار
- ۱۶- قاضی ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۲۶۵
- ۱۷- ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۱۹، ص ۴۰ و ۴۱
- ۱۸- جامی، عبدالرحمن: تصحیح پژمان، ص ۱۳، انتشارات محمودی .
- ۱۹- علامه حلی، جمال الدین، منهاج الکرامه، ترجمه و شرح آن بنام جذبه ولایت،
نگارش آقای سید احمد حسینی چالوسی، ص ۵۷، طبع مؤسسه مطبوعاتی
معراجی ص ۷۵.

